

بسم الله الرحمن الرحيم

درس خارج

اصول فقه

جلسه چهارم

۹۲/۷/۸

خلاصه ثمره اول

بحث در ثمره تعلق امر به طبیعت و افراد بود. سه ثمره عمده گفته شد که یکی نظری و دو تای دیگری عملی بود.

ثمره اولی: مشکلی در اینجا مطرح شده که جواب آن ثمره اول است. اگر متعلق امر، کلی ذهنی باشد تحصیل حاصل است و اگر متعلق امر، فرد خارجی موجود باشد باز تحصیل حاصل است.

راه حل: متعلق امر، کلی طبیعی است بما هو حاکی. اگر متعلق اخبار شود یک لازمه عقلی دارد و اگر متعلق انشاء شود لازمه عقلی دیگری دارد. لازمه عقلی متعلق انشاء این است که ایجاد کند این صلاة را در خارج چون حکایت از خارج می کند، حکایت غیر از انطباق است، نه اینکه در خارج موجود است و این صورت با آن منطبق است. بلکه در اقم الصلوه یعنی ایجاد کن این نماز را در خارج. چون امر به این کلی طبیعی حاکی از خارج تعلق گرفته است.

ثمره دوم

ثمره دوم محل نزاع در باب اجتماع امر و نهی است. در بحث اجتماع امر و نهی گفته شده است: قول به جواز و امتناع معنی اش این نیست که قائل به جواز اجتماع، تعلق امر و نهی به شیئی واحد را جایز بداند و قائل به امتناع اجتماع، تعلق امر و نهی به شیئی واحد را رد کند، بلکه هر دو گروه تعلق امر و نهی به شیئی واحد را محال می دانند. ولی فرقیشان در این است که؛

جوازی ها می گویند؛ امر و نهی به عناوین متعلق است و امر و نهی که به عنوان خورده، به معنوی و فرد سرایت نمی کند، اگر چه منطبق علیه هر دو در خارج، یک چیز باشد. امر به صلاة و نهی به غضب خورده، صل و لاتغصب، جوازی می گویند؛ در اینجا اجتماعی حاصل نشده است اگر چه معنوی یا فعل خارجی مصداقا در خارج یک چیز است. ولی چون امر و نهی به عنوان خورده نه معنوی، اجتماع جایز است.

امتناعی ها می گویند؛ نهی و امر از عنوان به معنوی سرایت می کند و لذا اگر معنوی یک چیز بود در خارج، امر و نهی در یک فرد خارجی جمع می شود که ممتنع است.

ثمره در اینجا ظاهر می شود؛ اگر اوامر را متعلق به طبایع دانستیم در اینجا خود عنوان متعلق امر است و از عنوان به معنوی سرایت نمی کند، لذا قول به جواز اجتماع خواهد بود. و اگر متعلق امر فرد خارجی باشد، قول به امتناع اجتماع خواهد بود.

البته اینجا عرض کردیم که حق، تعلق امر به طبایع است نه افراد. در نتیجه اجتماع امر و نهی جایز خواهد بود. پس نماز در جای غصبی موجب بطلان نماز نیست اگر چه مرتکب حرام شده است، هم عصیان کرده، چون در جای غصبی نماز خوانده و هم امثال کرده است، چون نمازش را بجا آورده است.

ثمره سوم

ثمره سوم جایی است که متعلق امر کلی باشد، نتیجه تعلق امر به کلی، تخییر بین افراد کلی است. چون متعلق امر کلی طبیعی است، به عبارتی دیگر؛ مطلوب صرف وجود طبیعت است. مثل اقم الصلوة؛ یعنی یکی از افراد نماز، باید به وجود آید. چون کلی طبیعی یوجد بوجود افراد است. پس هر فردی را بجا آورد مخیر است و مامور به امثال شده است. خواندن نماز در هر لباسی، در هر مکانی؛ مسجد یا خانه. پس تخییر بین افراد نتیجه تعلق امر به کلی است.

بعد از این نتیجه، بحث دیگری طرح می شود که آیا تخییر عقلی است یا شرعی؟

فرق تخییر عقلی و شرعی:

اگر تخییر شرعی بود؛ یعنی خصوصیات فردی مامور به هم تحت امر رفته است. مثل اینکه نماز بخوان یا در اینجا با این خصوصیات و یا در آنجا با این خصوصیات، از این رو می تواند فعلی را که بوجود می آورد، خصوصیاتش را هم با قصد قربت بجا آورد و مکان خاص، زمان خاص، لباس خاص را تحت قصد امر ببرد و از آن قصد قربت کند.

اگر تخییر عقلی باشد؛ در این صورت، خصوصیت فردی تحت امر نرفته است. خصوصیت دخلی در قصد قربت نخواهد داشت. نماز به قصد قربت خوانده می شود و از خصوصیات فردی قصد قربت نمی شود.

نتیجه؛ اگر متعلق امر را طبیعت دانستیم؛ پس تخییر بین افراد، تخییر عقلی است. اگر گفتیم متعلق امر، افراد است، تخییر بین افراد، تخییر شرعی خواهد بود.

سوال

این بحث پیش می آید؛ آیا کلی طبیعی که تحت امر می رود، کلی ذهنی است، (وجود ذهنی صرف است)، یا کلی حاکی از وجود خارج است؟ آیا منظور از کلی، ماهیت است یا کلی حاکی از خارج است؟

کلی طبیعی دو وجود دارد: ۱- وجودی که در خارج است، به وجود فرد است. ۲- وجودی که در ذهن است، منشأ اثر نیست. اگر متعلق امر، کلی موجود در ذهن آمر باشد؛ اولاً؛ منشأ اثر نیست. ثانیاً؛ ایجادش ممکن نیست چون در ذهن خود مولاست و برای عبد مقدور نیست. پس به ناچار باید گفت؛ وجود خارجی کلی، متعلق امر است؛ در نتیجه باید متعلق اوامر، افراد باشد.

جواب:

قبلاً اشاره شد، بله متعلق امر طبیعت است و مقصود طبیعت موجود در ذهن آمر است و امر بدان تعلق می‌گیرد. چون تا آمر، نتواند فرض متعلق در ذهن‌اش کند، نمی‌تواند امر را بدان متعلق کند. لکن طبیعت موجود در ذهن با لحاظ تصویری لحاظ می‌شود. نه تنها این طبیعت، بلکه هر صورت ذهنی چنین است. در تعریف علم چنین گفته می‌شود؛ صورت الحاصلة من الشیء لدی الذهن. صورت؛ یعنی حاکی و نشان دهنده است و فرقی با صورت در این است که صورت نشان دهنده و لصورت؛ نشان داده شده است. قوام این صورت، بخاطر حکایت از صورت است. البته گاهی نگاه دومی که به این صورت می‌کنیم معقول ثانی اصولی درست می‌شود. حتی این هم حاکی است ولی حاکی از صورت ذهنی است. هر صورتی حاکی است گاهی از خارج است که معقول اولی است و اگر حاکی از صورت ذهنی باشد، معقول ثانی گفته می‌شود. به هر حال کشف، از ذاتیات علم است.^۱

نتیجه

این شبهه که صورت حاکی از خارج، متعلق امر است پس لازمه‌اش این است که آن فرد با خصوصیاتش متعلق امر باشد، چنین نیست. بلکه هر صورتی به اندازه خودش حاکی از فرد خارج است، یعنی تنها از ما به الاشتراک بین افراد حکایت می‌کند نه ما به الاشتراک به همراه ما به الاختصاص افراد. اکرم الانسان، از انسانیت انسان حکایت می‌کند که ما به الاشتراک همه انسان‌هاست و به ما به الاختصاص انسان‌ها کاری ندارد که در هر

۱. در جواب سوالی که مطرح شده - لازمه‌اش خلط بین انشاء و اخبار بوده - استاد چنین فرموده‌اند: «حکایت غیر از انطباق است، انطباق در اخبار است و حکایت در اخبار به معنای انطباق است ولی حکایت در انشاء به معنای ایجاد شیئی در خارج است. طلب شیئی در خارج به این معناست که در خارج نبوده و با این طلب از مکلف درخواست می‌شود که ایجاد کند. محکی و حاکی همیشه با هم اند، هر ظرفی که ظرف وجود حاکی است، همان ظرف، ظرف وجود محکی هم هست. از این رو محکی متعلق امر در خارج نیست تا گفته شود سیکون یا کائن، بلکه محکی هم در ذهن است منتها نتیجه طلب صورت حاکی در ذهن این است که در خارج باید ایجاد شود. به عبارتی؛ ایجاد شیئی در خارج لازمه چنین طلب حاکی ذهنی است.»

فردی متفاوت است. از این رو ما به الاختصاص یا خصوصیات افراد تحت امر نمی‌رود و لذا تخییر عقلی خواهد بود.

حق هم چنین است که امر به طبیعی کلی تعلق می‌گیرد و هر جا امر به طبیعت تعلق گیرد، تخییر عقلی خواهد بود. اینکه امر به کلی طبیعی تعلق گرفته موافق با قاعده لغوی است: الفاظ العامه موضوعه للمعان عامه. موضوع له انسان، انسان عام است نه با انسان با خصوصیات فردی.^۱

۱. سوال؛ چون امر به کلی طبیعی که منحل به افراد خارجی است تعلق گرفته، در نتیجه خصوصیات افراد نیز، تحت امر رفته است؟ جواب: «نسبت، نسبت آباء و ابناء است نه اب و ابناء. انحلال نتیجه‌اش این نیست که امر رفته روی خصوصیات افراد، امر روی افراد رفته نه به عنوان خصوصیات بلکه بر روی افراد رفته بما هو الاشتراک. از این رو فلاسفه به تخصیص تعبیر می‌کنند نه افراد، و اگر گفتند تخصیص؛ یعنی افراد را با خصوصیات در نظر گرفته‌اند و اگر گفتند تخصیص؛ یعنی ما به الاشتراک افراد را در نظر گرفته‌اند.»